

## اکسیر سخن (بررسی ویژگی‌های زبانی سروده‌های اکسیر اصفهانی) (ص ۲۰۷ - ۱۸۷)

سید محمد راستگوفر (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>، مژگان محمدی<sup>۲</sup>  
تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۳/۲۰  
تاریخ پذیرش قطعی: ۹۲/۸/۴

کیمیای خامشی چون غنچه‌ام دلتنگ داشت  
بلبل‌آسا کرد اکسیر سخن گویا مرا

### چکیده

میرزا عظیم‌اکسیر اصفهانی (متوفی ۱۱۶۹ هـ ق) از شاعران توانای سبک هندی در سده دوازدهمست که متأسفانه اطلاعات چندانی از زندگی او در دست نیست و در چند تذکره‌ای که از او یاد شده، جز ستایش شعر او و اینکه در نقاشی مهارت داشته، مطلب چندانی نیامده است، اما شعر او نشان می‌دهد که شاعری بسیار توانا و در عین حال پرکارست. ویژگی‌های شعر او کم و بیش همانهاست که در شعر سبک هندی دیده میشود و از همه برجسته‌تر، مضمون‌یابی، نازک‌گویی و تصویرسازیست. ردپای زبان کوچه نیز در شعر او فراوان دیده میشود. موتیف‌های سبک هندی مانند حباب، آینه، سیما، جاده، نقش پا، دیوانه، طفل، شانه و زلف، مژگان و ... در شعر او به فراوانی یافت میشود که دستمایه تصویرها و مضمونهای گوناگون قرار گرفته است. با توجه به نقاش بودن شاعر، تصویرسازی با اصطلاحات و مضامین مربوط به نقاشی نیز در شعر او پر بسامدست. مضامین رندانه، زیبا، نو و مضمون‌سازی با اصطلاحات ادبی از دیگر ویژگی‌های برجسته سبکی دیوان ویست که در دست تصحیح داریم. این نکته‌ها همراه با نکته‌های سبک‌شناسی دیگر، موضوع این مقاله است.

### کلمات کلیدی

اکسیر اصفهانی، سبک‌شناسی، سبک هندی، موتیف، تصویرسازی، مضمون‌سازی

۱. دانشیار دانشگاه کاشان، rastgoo14@yahoo.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه کاشان

## درآمد

مهاجرت سرایندگان، دانشوران، عارفان و هنرمندان به شبه‌قاره هند و پاکستان از قرن پنجم هجری آغاز شد و در عصر بابرین (۹۳۲-۱۲۷۴هـ) به اوج رسید. این سیر و سفرها عوامل گونه‌گون و متفاوتی داشت، اما آنها را بطور کلی میتوان به دو دسته بخش نمود: یکی، عوامل خارجی که توجه مردم ایران را به شبه‌قاره جلب کرد، مانند فراوانی نعمتهای متنوع، روش هنرپروری فرمانروایان و شاهان شبه‌قاره و یافتن مناصب و مقامات عالی در دولتها و دربارهای آنان و جز اینها. دوم، عوامل داخلی که باعث شد مردم ایران تحت تأثیر آنها ناگزیر به ترک وطن شوند، مانند: خرابی اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران در دوره‌های گوناگون بویژه در نتیجه حملات مغول و سختگیریهایی برخی از فرمانروایان و حکام محلی و تا حدی نیز بی‌توجهی شاهان صفوی به شعر و ادب سنتی که در روزگار پیش از آنان در ایران مرسوم بوده است. در نتیجه این عوامل، تعدادی از سرایندگان و سخنوران از سراسر کشور ایران به شبه‌قاره متوجه شدند. اکثر شعرا و فضلای ایرانی در دوره تیموریان یا امپراتوری مغولی هند به شبه‌قاره وارد شدند و در مراکز مختلف سیاسی و علمی آن دوره از قبیل برهانپور، بنگاله، بیجاپور، دکن، دهلی، سند و کشمیر و... سکونت ورزیدند و از هنر و علم و فضل خود، اهالی آن مناطق را بهره‌ور کردند. باری یکی از این ناگزیران محمد عظیم اکسیر اصفهانی (متوفی ۱۱۶۹هـ ق) بود که همانند دیگر سرایندگان زادگاهش چون متین اصفهانی (م ۱۱۷۵) و افسر اصفهانی (م ۱۱۱۸) به هند و بنگاله پا گذاشت. (با کاروان هند، گلچین معانی، ص ۸۰: ۱۲۱۱)

## ضرورت تحقیق

با توجه به اینکه دیوان اکسیر اصفهانی تاکنون به صورت نسخه خطی باقی مانده و چاپ نشده و کار مستقل مهمی درباره آن انجام نشده، روشنست که هم تصحیح و چاپ آن و هم بررسی آن از دیدگاههای گوناگون یک ضرورت پژوهشیست.

## شیوه پژوهش

شیوه ما در این پژوهش شیوه توصیفی و تحلیلیست. به این صورت که هنگام بازخوانی و تصحیح دیوان، موارد مربوط به سبک‌شناسی آن را فراهم کرده و سپس دسته‌بندی و توصیف و تحلیل نموده‌ایم.

### پیشینه پژوهش

تا آنجا که ما میدانیم و بررسی کردیم، تاکنون درباره دیوان اکسیر و سبک شعری وی کاری انجام نشده است. همچنین در تذکره‌ها مختصری درباره احوال وی آمده که چندان درخور توجه نیست. سؤال اصلی در این پژوهش اینست که اکسیر اصفهانی کیست و ویژگیهایی زبانی سخن او کدامست. گفتنیست که ویژگیهای بلاغی او را در مقاله دیگری بررسی کرده‌ایم.

باری گزارشی بیشتر در این باره را به دیباچه دیوان که در دست تصحیح داریم، وا میگذاریم و در اینجا میکوشیم تا با نگاهی سبک‌شناسانه ویژگیهای سبکی پرسامد دیوان وی را بررسی کنیم.

### ویژگیهای آوایی

#### وزن

سخن اکسیر از نظر وزنی ویژگی برجسته‌ای ندارد و از همان وزنهای رایج در غزل بهره گرفته، بویژه دو وزن رمل مثنی محذوف و هزج مثنی سالم را - که به گفته استاد فقید محمد قهرمان: «برای پروراندن مضامین مناسبتر است» (برگزیده اشعار صائب، قهرمان، ص ۷) - با بسامد بیشتری به کار گرفته است، چنانکه در ۴۵۰ غزل نیمه نخست دیوان وی ۵۳ غزل در وزن هزج مثنی سالم و ۸۹ غزل در وزن رمل مثنی وجود داشت.

#### قافیه و ردیف

قافیه و ردیف شعر اکسیر نیز برجستگی خاصی ندارند، جز اینکه مانند دیگر شاعران سبک هندی برای مضمون‌سازی از قافیه‌ها بویژه از ردیفهای دیریاب و دشوار بهره گرفته و درباره آنها مضامین نو بسیار و گاه نغز و دلنشینی پدید آورده است.

ردیفهای دشواری مانند ماهتاب، قسمت، مفت، زشت، عبث، مکث، باعث، ماچ، هیچ، محتاج، میبچ، سرخ، تلخ، گستاخ، مشکلت، چه حاجتست، همه خونست، غنیمتست، فتحست فتح، میباید گرفت، کرده‌ام پیدا، کاغذی را، گیرد نمیگیرد، رسید و ماند، بازی میکند، چه خواهد شد، شکوفه کرد، میچکد و قافیه‌هایی مانند پینه، زینه، لوزینه/ تریاق، انفاق، اغراق/ معراج، مواج و حلاج/ وضوح، مفتوح، نصح.

### تکرار مطلع

تکرار مطلع یا دو مطلع‌ای از ویژگی‌های نسبتاً چشمگیر غزل اکسیرست که در برخی دیگر از شاعران مشهور سبک هندی مانند صائب و بیدل و... نیز دیده میشود مانند:

نه تنها زلف او در صید دل زنجیرها دارد      که این صیاد همچون شانه‌بین تدبیرها دارد

پی قتلیم نه آن ابرو کمان شمشیرها دارد      که ترک چشمش از مژگان چو ترکش تیرها دارد

(غ ۳۹۷)

نیز غزل‌های: ۳۸، ۵۷، ۷۶، ۱۷۶، ۲۷۰، ۴۱۶، ۴۳۴.

### تکرار قافیه

با اینکه تکرار قافیه در سبک هندی چیزی رایجست و گاه به چهار - پنج بار نیز میرسد، اما در شعر اکسیر چندان چشمگیر نیست و از دو بار فراتر نمی‌رود. (مثلاً غزل‌های ۶۴، ۷۶، ۲۰۹)

### ویژگی‌های لغوی

#### کم‌کاربردها

منظور واژگان و ترکیب‌هایی که چندان آشنا نیستند و کمتر به کار می‌روند و چه بسا برخی از آنها ساخته خود شاعر باشند، مانند:

- انداز (به یک انداختن)

چون حبابی که نسیمی وزد از پهلوی آن      میتوان آب نمودن به یک انداز مرا<sup>(۶/۹)</sup>

- تماشابین (تماشاگر)

آوازه جولانت از شوق جهانی را      چون طفل تماشابین از خانه در اندازد<sup>(۸/۴۱۴)</sup>

- تماشایی (تماشاگر)

چون در باغی که بر روی تماشایی گشود      گر دل من وا شود عالم گلستان میشود<sup>(۳/۳۲۳)</sup>

- چهره شدن (روبرو شدن)

چهره با شوریدگان نتوان شدن ای سربلند      هر کجاسیلاب را آمد بهره دیوار کند<sup>(۲/۳۹۲)</sup>

- خاری کردن (آزار رساندن)

عشق از بالش پر داد به بلبَل عزّت  
حسن هر چند که در پرده به گل خاری کرد  
(۴/۳۷۱)

- سراغ کردن

سراغ آن دهن از خال کنج لب کردم  
دلیل زمزم این کعبه شد بلال مرا<sup>(۷/۹۸)</sup>

- داغی (داغدار)

دست و دل عشاق بود زخمی و داغی  
آئین ز گل و لاله ببندند چمن را<sup>(۷/۱۱۱)</sup>

- نارسایی کردن (نرسیدن و کم رسیدن)

ز دل خدنگ تو بسیار نارسایی کرد  
به کیش اهل وفا سخت بیوفایی کرد<sup>(۱/۳۳۳)</sup>

- نافروش (فروش نرفته)

کیمیاجویی نیامد تا سخن گردد عزیز  
همچو یوسف نافروش اکسیر در بازار ماند  
(۹/۴۲۳)

نمونه‌های دیگر:

آخر شدن = تمام شدن (۷/۲۱۶)، شهرت کردن (۵/۲۳۳)، آرام کردن = آرام و قرار گرفتن  
(۷/۴۴۴)، رضامند = راضی (۳/۳۲۲)، جدایی کردن = جدا شدن (۴/۳۳۳)، کاهیدن = لاغر شدن  
(۲/۴۰۷)، دل خوردن = آزار رساندن (۳/۱۲۱).

کهن کاربردها (واژگان و اصطلاحات و افعال کهن)

- بهله (دستکش شکاری)

کارش به زور پنجه خالی رود ز پیش  
هر کس چو بهله دست تهی بر کمر زده است  
(۸/۱۴۸)

- زینه (پلکان یا نردبان)

باشد عروج حسن ز افتادگان عشق  
مردم برای بام بسازند زینه را<sup>(۸/۲۵)</sup>

- شادیانه (سازی که در جشن و سرورها میزدند)

با من ز آمد آمد جانان نشانه‌ایست  
آواز دل تپیدن من شادیانه‌ایست<sup>(۱/۱۹۹)</sup>

- سوفار (دهانه تیر)

صیدی که نیست گریه‌اش از ناله کمان چون تیر خنده بر لب سوفار دیده است  
(۴/۲۵۸)

- کلف (سیاهی روی ماه)

از شرم کیست جبهه مه پر کلف که باز امشب نشسته گرد به سیمای ماهتاب<sup>(۵/۱۴۰)</sup>

- گنجفه (نام بازیست معروف)

آشفتگیست صحبت میر و وزیر دهر دارد قمار گنجفه آخر خلال را<sup>(۸/۷۴)</sup>

- مندل (دایره‌ای که عزایم‌خوانان و افسونگران دور خود کشند و میان آن نشسته و دعا و

عزایم خوانند)

باش در دایره دل اگرت ذوق پرست اهل تسخیر کسی نیست به مندل نرود<sup>(۵/۳۴۴)</sup>

- ناسور (زخم)

عشاق را به چاره ناسور خود چه کار کی افکند پلنگ سیاهی ز داغها<sup>(۸/۷۳)</sup>

نمونه‌های دیگر:

غازه (۴/۳۱۶)، آبره = توی زیرین قبا و کلاه و خلاف آستر (۱/۳۴۵)، ژنده = کهنه (۸/۳۴۲)،  
همیان = کیسه (۶/۲۴۸) ناشزه = سرکش و نافرمان (۵/۹۳) و....

واژگان فریبکار

مقصود از واژگان فریبکار واژه‌هاییست که در گذر زمان معنی آنها دگرگون شده، بی آنکه ساخت و صورت زبانی و ظاهری آن دگرگون گردد. (واژگان فریبکار، سمعی، ص ۱۳۱) به سخن دیگر،

واژه‌هایی که در گذشته در معنی یا معانی ویژه‌ای به کار میرفته‌اند، امروزه در معنی یا معانی دیگری به کار میروند و جا افتاده‌اند. چنین واژگانی در متون کهن، کاربردی پربسامد دارند که برخی از آنها کاربردی ویژه و تأمل برانگیزند. اینک نمونه‌هایی از این کاربرد در شعر اکسیر:

- آرامگاه در معنی محل آرامش

هستند همچو مجنون با یار تیره‌روزان آری سیاه خیمه آرامگاه لیلی است<sup>(۵/۱۷۷)</sup>

- آرمیده‌ها در معنی اهل تمکین و محتشمان

از جای خویش کوه نجنبند به راه سیل بیتاب در بلا نشوند آرمیده‌ها<sup>(۵/۷۷)</sup>

### - روانه در معنی رونده

چون نقش پا وجود دلیل است بر عدم هر جاده‌ای علامت چندین روانه‌ای است (۷/۱۹۹)

### - شناور در معنی شناگر

چون بلا گردد محیط اسباب بیتابی بود در میان آب سامان شناور دست و پاست (۸/۱۴۱)

### - کلفت در معنی رنج و سختی

به پاس خاطر احباب دم مزین بیجا که زود میرسد از آه کلفت آینه را (۳/۱۲۲)  
کاربردهای ویژه که گاه فریبده نیز هستند:

### - فریادی در معنی فریاد کننده

هیچ کس ناله حیرت‌زدگان را نشنید نبود بر لب فریادی تصویر صدا (۳/۷۵)

### - عشاق نرسها در معنی کسانی که به عاشقان رسیدگی نمیکنند (معشوق)

بیماری ما را شناسند طیبیان فریاد ز درد دل عشاق نرسها (۵/۹۴)

### - نیرنگ در معنی هنر

دو بت ندیده به یک رنگ هیچکس به خدا که دارد این همه نیرنگ بت‌تراش مرا (۸/۹۱)

### - رنگ ریختن در معنی تأثیر گذاشتن و اثر کردن

چو اکسیر آرزو کی رنگ ریزد در دل سالک که نتوان دید چون آینه در آب روان صورت (۹/۲۱۹)

کلماتی و اصطلاحاتی که از عصر صفوی به بعد وارد شعر فارسی شدند

کاغذباد = بادبادک (۵/۴۴۰)، شهر فرنگ (پربسامد)، عینک (۸/۲۵۳)، قبله‌نما (پربسامد)،  
رونما (پربسامد)، جناغ بستن (پربسامد) و ...

هر که آهی میکشد در ناله می‌آید دلم چنگ کاغذباد را غیر از هوا مضراب نیست

(۵/۱۵۸)

بسته‌ایم اکسیر از الفت جناغی با همه کی فراموش از دلی خواهیم شد یادیم ما (۹/۱۳۴)

### بهره‌گیری از زبان کوچه

اکسیر مانند دیگر شاعران سبک هندی از زبان کوچه نیز بسیار بهره میگیرد و واژه‌ها و اصطلاحات عامیانه را بخوبی در سخن خود مینشانند. نمونه‌ها:

دست و پا را گم کردن (۱/۵)، روان گشتن = از بر کردن و نیک آموختن درس (۲۱/۱۰)، چشم شور (۵/۵۵)، به رو آوردن (۴/۵۸)، خنده بیعاری (۱/۶۳)، رم کردن

(۲/۶۵)، سنگ روی سنگ بند شدن (۴/۶۵)، از سر و آوردن (۳/۷۱)، رو دادن، مفت، سر حساب (پربسامد)، منت کشیدن (۲/۸۳)، از سر گرفتن (۲/۱۰۶)، رفو (۵/۱۰۶)، سایه از سر کسی کم نشدن (۱/۱۱۶)، بیخودی گفتن (۳/۱۲۲)، دل آب شدن (۷/۱۲۴)، نظر زدن به کسی (۲/۱۴۸)، بازی خوردن = فریب خوردن (۳/۱۸۴)، دست به سر کردن (۱/۴۰۰؛ ۱/۱۸۸)، کار کسی را ساختن (۵/۱۷۸)، پینه (۸/۲۴۸)، ماچ (کل غزل ۳۰۴)، رو دست خوردن (۵/۳۳۸)، رونما = هدیه (۴/۳۲۶) و ...

کسی از عالم اسباب چشم خویش میپوشد که روی دست مردم را نخورد و پشت پای زدی  
(۵/۳۳۸)

آفتابی شده آن ماه ز رسوایی ما سایه‌اش کم نشود از سر سودایی ما<sup>(۱/۱۱۶)</sup>

نیز کاربرد خاصی از افعال با پیشوند «وا» که از زبان کوچه وام گرفته شده است: وا گذاشتن، وا کردن، وا شدن، واسوختن، وا گذاردن، وانمودن، وابستن، واداشتن، واماندن. عقد گهر چو ابر بریزیم در صدف گر وا کنیم چشم گهربار خویش را<sup>(۷/۱۸۸)</sup>

میسوختم ز شوق که دادی به من شراب آبی زدی بر آتش و واسوختی مرا<sup>(۷/۸۲)</sup>

### ترکیب‌سازی

زبان فارسی در میان زبانهای جهان به لحاظ امکان ساختن ترکیب، چنانکه زبان‌شناسان اظهار داشته‌اند، در ردیف نیرومندترین و با استعدادترین زبانهاست و مسئله ساختن ترکیبات خاص یکی از مسائلیست که هر شاعری، در هر دوره‌ای در راه آن گر چه اندک، کوشش کرده است، اما شاعران فارسی‌زبان در قدرت ترکیب‌سازی یا در توجه به ترکیب‌سازی یکسان نیستند. این ویژگی در اشعار سبک هندی به اوج میرسد. (شاعر آینه‌ها، شفیع کدکنی، ص ۶۵-۶۴)

سخن اکسیر نیز مانند دیگر شاعران بزرگ سبک هندی سرشارست از ترکیبهای گوناگون که چه بسا برخی از آنها ساخته خود او هستند. این ترکیبها که بیشتر اسم مرکب یا صفت مرکبند، به شیوه‌های گونه‌گونی ساخته شده‌اند:

#### - از صفت با بن فعل

غلط‌بین، گرم‌جوشی (مهربانی)، خوش‌نشین، گلگون‌پوش، راست‌رو، عاشق‌نواز، عاشق‌فروش، عاشق‌آزاری، سبک‌رو، گرم‌طلب، عاجز‌کش، حیران‌کش، خوش‌خرام، خیراندیش، بالانشین، ژنده‌پوشی، تیره‌روان، گم‌گشته، نوآموز، کم‌نما، بیداربین، دوربین.



آخر رساندیم به حقیقت تو از مجاز عاشق فروش گشتی و بفروختی مرا<sup>(۶/۸۲)</sup>  
دیدار بعد سالی اگر رو دهد بس است از ماه عید روی بتان کم‌نماتر است<sup>(۵/۲۰۶)</sup>

### - از اسم با بن فعل

باده‌پیما، سخن‌شناس، آتش‌زده، روزافزون، زرفشان، درفشانی، بنده‌نواز، قدرشناس، روی‌گردان، روشناس (مشهور)، فتنه‌بار، عکس‌پذیر، نهایت‌پذیر، صورت‌پذیر، چاره‌پذیر، دست‌آویز، گوشه‌گیر، گلوگیر، گره‌گیر، دست‌گیری، دامن‌گیر، زمین‌گیر، ملک‌گیری، عالم‌گیر، جهان‌گیری، حق‌شناس، آتش‌پرست، نکته‌چین، گوچه‌گرد، شعرفهم، جهان‌دار، جهان‌خوار، روزی‌خور، صحرانشین، خانه‌نشین، خاک‌نشین، خاکسترنشین، بارکش، حسرت‌کش، حیرت‌کش، ریاضت‌کش، وحشت‌دیده، شکارافکن، زور‌آور، حیرت‌نما، دیداربین، عرق‌آلود، می‌آلود، شکارانداز، کارفرما، دل‌گشا، عقده‌گشا، صورت‌نویس، لیلی‌پرست، عالم‌تاب، سخن‌سازی، دست‌آموز، پرده‌نشین، عهدگسل، طوبی‌خرام، رفعت‌طلب، بهانه‌جو، کیمیاجو، غفلت‌زده، حق‌گو، لگدکوب، مشکل‌گشا، سخن‌سازی، زرافشان، زرنگار، زربست، کیمیادان، سنگ‌باران، دادخواه، دادرس، مزاج‌دانی، نام‌دار، داغ‌دار، خوی‌فشان، منت‌کشی، کناره‌گرد، امانت‌دار، ذره‌پرور، زناربنند.

جز دل من که شد از خال و خطش عکس‌پذیر کس ندیده است پر از نقش و نگار آینه را

(۶/۵۴)

هر نفس آهم به یاد سرو قدت شد بلند دائم این رفعت‌طلب در عالم بالا نشست

(۳/۳۰۰)

### - از صفت با اسم

صاف‌ضمیران، سخت‌دل، سخت‌جانی، سخت‌روی، صاف‌مشرّب، پاک‌گوهر، صاف‌دل، کج‌حساب، کج‌رفتار، کج‌روش، نورفتار، کج‌بخت، تر‌دماغ، کامل‌عیار، سردمهری، سوخته‌جانان، سوخته‌دل، پریشان‌حواس، روشن‌ضمیر، بلندآوازه، سیه‌کار، سیه‌رو، سیاه‌بخت، کم‌توجهی، سست‌اعتقاد، سبک‌روح، سبک‌وزن، کم‌ظرف، شکفته‌رو، صاف‌طینت، تندمزاج، هرزه‌کاری، هرزه‌خرجی (ولخرجی)، روشن‌دل، نوخط، خوش‌هوا، گشاده‌جبین، مرده‌دل، زنده‌دل، بسته‌دلان، آلوده‌دامان، سرخ‌رو، خونین‌دل، آشفته‌خاطر، آشفته‌دل، شیرین‌کام، زشت‌خو، بدخو، بیگانه‌خو، گرم‌خو، تندخو، بدخمار، بدنام، نکونام، کم‌نگاهان (بی‌توجهان)، کم‌ظرف، تنک‌حوصله، سنگین‌دل، یک‌دل، تیره‌روز، تیره‌باطن، تیره‌بخت، حاضر‌جواب، خوش‌رفتار، روشن‌رای، تازه‌نهال، گلگون‌قبا، تردماغ.

رسواست می ناب ز کم‌ظرفی شیشه      زنه‌ار مزن دم به تنک‌حوصله‌ای چند<sup>(۶/۳۸۸)</sup>  
این قدر بیگانگی ای کم‌نگاهان خوب نیست      یک نگاه آشنا گاهی به کار ما کنید  
(۴/۳۲۲)

### - از اسم با صفت

دم‌سرد، دل‌مرده، سینه‌صافان، سرخوش، بالابند، لب‌تشنه، حق‌ناشناس، دل‌سخت،  
هوس‌بسیار، سر بسته، گریبان‌دریده، چیزی ندیده، دل‌افسرده.  
دگر دم‌سرد میبینم نسیم صبحگاهی را      نیافکنده است داغ لاله گویا شب سیاهی را  
(۱/۴۶)

حرف از دهان یار به هم میزنند خلق      باید شنید قصه چیزی ندیده‌ها<sup>(۲/۷۷)</sup>

### - از اسم با اسم

طفل مزاج، طفل خو، طفل مشرب، آهن‌دل، تیغ‌ابرو، آینه‌سیما، غنچه‌دهن، گل‌بدن، سروقامت،  
شمع‌قد، شعله‌رنگ، شمع‌جمال، بالابلا، آهونگه، مه‌جبین، هلال‌ابرو، مه‌لقا، سنگ‌دل،  
سلسله‌مو، (تمامی از ویژگی‌های معشوق)، خاطر فراموش، وحشت‌سرشت، حیرت‌آیین،  
خاطر جمع، گریبان‌چاک، آتش‌عنان، آتش‌طبیعت، صاحب‌شعور، پروانه‌صفت، سفارش‌نامه،  
مددکاری، سخاپیشه، برق‌جلوه، آینه‌خانه، زرتار، شکر‌خنده.

زخم از خاطر فراموشان خود را یاد کن      گر نمیدانی شمار بی‌حساب خویش را<sup>(۱/۳۰)</sup>

من دیوانه با طفلان شهر الفت نمیگیرم      دل وحشت‌سرشت من چو آهو زاده در صحرا  
(۴/۳۹)

### ترکیبهای عبارتی

آتش به جان (۳/۳۷۴)، دل به دنیا داده (۷/۶)، از پا افتاده (۳/۴۱۶)، بی‌سر و سامان  
(۱/۴۲۱)، بی‌دست و پا (۲/۲۰۶؛ ۲/۴۴۵)، بی‌سر و پا (۶/۳۳۹)، سر به هوا (۹/۲۲۵)، جان به  
لب آمده (۷/۳۵۷)، آب به صورت زده (۱/۵۸)، مو به مو (۸/۵۹)، شیشه می به بغل (۹/۶۱)،  
تاز به دوران رسیده (۹/۷۷)، بوسه جانان چشیده (۲/۱۳۲)، در خون تپیده (۹/۱۳۳) و ...  
از هر رهی چو جاده به منزل رسیده است      هر کس به راه کوی تو بی‌دست و پا تر است

(۲/۲۰۶)

گله بیجاست به خاموشی پروانه ز شمع      جان به لب آمده را قوت تقریر نبود<sup>(۷/۳۵۷)</sup>

### ترکیبسازی با لغات ویژه

در ترکیبهای اکسیر پاره‌ای از واژگان چشمگیرترند و در ترکیبسازی با بسامد بیشتری به کار رفته‌اند. اینک پاره‌ای از آنها:

#### - با واژه چشم

چشم یاده‌پیما، چشم خون چکان، چشم گهربار، چشم خون‌فشان، چشم حقارت، گردش چشم، چشم بد، چشم از چیزی ترسیدن، چشم تماشا، چشم مخموری، چشم سیه‌مست، چشم فتنه‌بار، شوخ‌چشم، چشم دل، فتنه چشم، افسانه چشم، چشم حق‌شناس، شورش چشم، سحر چشم، به چشم کم دیدن، چشم اعتبار، چشم گیر، چشم جادو، آهوی چشم، چشم داشتن، چشم سخن‌گو، چشم پر آشوب، خراب چشم، از چشم افتادن، چشم خواب‌آلود، خانه چشم، چشم‌روشنی.

فتنه خوابیده را ترسم سیه‌مستی کند      گر کنم بیدار چشم یاده‌پیمای تو را<sup>(۳/۱۴)</sup>

از فتنه آن چشم سیه‌مست مپرسید      با گردش دوران سر کارست ببینید<sup>(۳/۳۸۳)</sup>

#### - با واژه خود و خویش

بی خود ساختن، به خود پیچیدن، از خود رفتن (پربسامد)، خودنمایی، بی خود، بی خود شدن، بی خود شده، خودآرایی، خودآرا، خودی (منیت)، بی خودی گفتن، خودکشی، خودرو، خودفروشی، از خویش رفتن، از خویش برون رفتن، از خویش بردن = از خود رفتن، به خویش پیچیدن.

از خودی هر که رست میداند      هیچ عیبی چو خودنمایی نیست<sup>(۳/۲۱۵)</sup>

بس که مردم در بهای بوسه‌اش جان میدهند      خودفروشی میکند از گرمی بازار ماچ<sup>(۸/۳۰۴)</sup>

#### - با واژه دل

غارت دل، داغ دل، کشتی دل، مرغ دل، دل پرداغ، دل چاک‌چاک، دل صد پاره، دل صد چاک (پربسامد)، دل سی پاره، دل بریان، مصحف دل، دل می‌نوش، دل کباب، نقد دل، پریشانی دل، دل حیرت‌زده، کاروان دل، دل مغرور، اوراق دل، شیشه دل، دل پر آرزو، چاک دل، دل پاره‌پاره، کلید قفل دل، دل هجران‌کشیده، دل خوردن، خون دل خوردن، سخت‌دل، تنگ‌دل، روشن‌دل، آهن‌دل، دل پر خون، صیقل آینه دل، زنگ دل، دولت دل، طومار دل، تاراج دل، لوح دل، دل بردن (پربسامد)، صحرای دل، ظلمت‌آباد دل، دل غفلت‌زده، دایره دل، معموره دل، مزرع دل، دل سنگ، سوز دل.

شد دور خط که زود ز الفت رفو کنند چشم و نگاه یار دل پاره‌پاره را (۵/۱۰۶)  
دل صد پاره قرارم دهد از بیتابی باشد این کشتی طوفانزده را لنگرها (۵/۸۹)

### - با واژه دولت

دولت دنیا، دولت بیدار، دولت پا در رکاب، سایه دولت، سررشته دولت، دولت فقر، دولت دیدار، دامن دولت، دولت عامی، انگشتر دولت، اختر دولت، دولت عشق، دولت‌مند، دولت دل، بالین دولت، ارباب دولت، دولت جم، دولت وصل، دولت بی‌زوال، دولت جاوید.  
 رفتم برون ز خویش و رسیدم به وصل یار دیدم به خواب دولت بیدار خویش را (۴/۱۸)

جام تا در کف مست است بود دولت‌مند کم ز افسر نبود چون قدح می برگشت (۶/۱۹۵)

### - با صفت پر

پر خون، پر زر، دل پر شدن (داشتن)، پر بها، پر منظور، پر آب، پر آشوب، پر آبله، پر شکن، پر داغ، پر ڈر، پر دلی کردن (شجاعت به خرج دادن)، پر نم، پر نور، پر صدا، پر نشأه، پر چین، پر شور، پر دل، پر جوش، پر آرزو، پر دیدن (بسیار دیدن)، پر جوهر، پر کیفیت، پر گهر.

در این میخانه گر پر نشأه خواهی از ازل آمد بود هم چون صراحی تا ابد لب بر لب جامت (۵/۲۰۲)

خرمی را ثمری جز دل پر آبله نیست عاقبت خوشه انگور سر از تاک زند (۲/۳۳۹)

### - با پیشوند هم

هم‌آغوش (۹/۲)، هم‌زبان (۱۱/۵۶)، هم‌نفس (۱/۶۲)، هم‌چشمان = یاران و دوستان (۵/۳۱۶)، هم‌چشم = هموزن و برابر (۹/۱۳۲)، هم‌چشم = شبیه (۷/۱۳۶)، هم‌کاسه، هم‌نبرد، هم‌پا = رقیب یا حریف (پربسامد)، هم‌ترازو = هموزن، یکسان (۵/۲۳)، هم‌جسم (۵/۳۵۲)، هم‌معنایی کردن (۳/۴۱۳)، هم‌رنگ = شبیه (۲/۴۱۳).

ز داغ هجر تو با لاله‌زار هم‌چشم بیا و سیر بکن باغ دلگشای مرا (۹/۱۳۲)

هم‌ترازو در گنه با من نمیباشد کسی با که آیا حشر میسجد ز یک میزان مرا (۵/۲۳)

### استفاده از الفاظ و کلمات خاص برای معشوق

- شهسوار

ما را ز خاک ره نتوان امتیاز کرد از بس دویده‌ایم پی شهسوارها<sup>(۱۰/۸)</sup>

لشکر کشید تا ز خط آن شهسوار حسن از دست داد دولت پا در رکاب را<sup>(۷/۱۱۳)</sup>

نیز: ۲/۳۵۳، ۱۱/۳۱۸، ۶/۳۰۵، ۸/۱۳۸، ۶/۱۳۷، ۶/۱۲۷، ۹/۵۰، ۷/۴۰

- شوخ (پربسامد)

وعدۀ وصل نفرمود و به بوسی ننواخت هرگز آن شوخ جفاکار وفاداران را<sup>(۲/۴۵)</sup>

آن حسن شوخ بست ره کاروان عشق چون رهنزی که قافله را در کمین نشست<sup>(۷/۲۰۱)</sup>

نیز: ۸/۳۲، ۵/۳۴، ۵/۴۶، ۱/۵۰، ۲/۵۳، ۳/۶۳، ۹/۷۱، ۷/۱۳۱، ۱/۱۴۴، ۵/۱۴۵ و ...

- کسی (پربسامد)

تا گریبان نزنم چاک گر از دست کسی همچو یوسف چه کنم دامن تهمت‌زده را<sup>(۲/۵۸)</sup>

چشم جادوی کسی بس که دل مردم خورد سحر اثر کرد و به مژگان سیاهش بر گشت<sup>(۴/۱۵۷)</sup>

نیز: ۱۰/۱۰، ۲/۱۱، ۳/۲۳، ۱/۲۴، ۳/۲۵، ۵/۲۹، ۲/۵۸، ۴/۵۹ و ...

- شکار افکن، شکارانداز

آن شکارافکن دلی را تا به دست آورد کشت همچو دراجی که شاهین را به چنگ افتاده است<sup>(۷/۱۵۳)</sup>

کس نشوید خون ز خون اما شکارانداز من بارها از خون صید آن حلقۀ فتراک شست<sup>(۲/۱۹۰)</sup>

و نیز: ۴/۱۹۷، ۵/۲۱۸، ۵/۲۲۶-۹، ۸/۲۲۸، ۳/۳۶۰، ۳/۴۰۶ و ...

### موتیف = موتیو (motive)

«موتیف عبارتست از یک فکر، موضوع یا درونمایه‌ای که در قالب کلمات و عبارات، تصاویر خیال، اشخاص، اعمال، مکانها و... در درون یک اثر هنری نمود پیدا میکند. تکرار این عنصر یا الگوی معین تأثیر مسلط اثر هنری را به وجود می‌آورد. موتیفها هم معنایی هستند و هم تصویری و در حکم سوگلی هنرمندانند.» (طرز تازه، حسن پور آلاشتی، ص ۸۵)

اینک نمونه‌هایی از موتیفهایی که با بسامد بالا در سخن اکسیر آمده‌اند و زمینه‌ساز تصویرها و مضامین بسیاری شده‌اند:

### - آینه و آینه داری

بر دل صاف خود از عکس بتی میترسم که چو آینه کند زود نظرباز مرا  
(۴/۹)

نیز: ۱/۵، ۳/۶، تمام غزل ۱۲، ۹/۱۶، ۹/۲۳، ۹/۲۴، ۷/۴۱، تمام غزل ۵۴، ۱/۵۸، ۱/۶۴، ۲/۷۲، ۱/۷۴، ۴/۷۸، ۷/۸۳، ۱/۸۴، ۴/۸۷، ۷/۹۰، ۳/۹۲، ۵/۹۷، ۹/۱۰۷، ۱/۱۳۹، ۵/۱۷۱، ۱/۱۷۳، ۲/۱۷۵، ۱/۱۸۲، ۶/۱۸۶، ۷/۱۸۷، ۷/۱۹۱، ۸/۱۹۳، ۹/۱۹۸ و ...

### - جاده

آن را که هست شیوه افتادگی شعار دارد چو جاده جا به دل رهگذارها  
(۵/۸)

نیز: ۱/۱، ۱۹/۶، ۹/۳۱، ۵/۳۲، ۷/۳۴، ۱/۳۹، ۵/۶۷، ۱/۹۸، ۵/۱۳۲، ۵/۱۷۶، ۱۱/۱۷۶، ۵/۱۸۷، ۱/۱۹۹، ۲/۲۰۶ و ...

### - حباب

از فوت وقت همچو حباب آنکه آگه است خود را به هر نفس چو دم واپسین گرفت  
(۸/۱۵۹)

نیز: ۷/۲، ۱/۱۳، ۷/۲۱، ۱۰/۳۰، ۱/۴۲، ۷/۵۲، ۷/۵۳، ۸/۵۷، ۱/۶۶، ۸/۱۰۰، ۳/۱۱۳، ۷/۱۱۵، ۷/۱۱۷، ۸/۱۲۰، ۹/۴، ۱۳۰/۱۲۲، ۶/۱۳۴، ۷/۱۳۶، ۹/۱۴۵، ۲/۱۵۹، ۵/۱۶۷، ۵/۱۷۸، ۸/۱۹۲، ۸/۲۰۰، ۷/۲۱۳، ۷/۲۰۶ و ...

### - حنا (خضاب)

رنگ ثبات دولت دنیا بود دو روز دل چون حنا میند به این اعتبارها  
(۶/۸)

نیز: ۳/۵، ۲/۷، ۵/۲۰، ۵/۳۵، ۹/۵۷، ۳/۶۲، ۵/۷۴، ۹/۹۷، ۶/۱۱۸، ۱۲/۱۳۲، ۶/۱۳۸، ۴/۱۴۱، ۵/۱۴۵، ۴/۱۴۷، ۹/۱۵۲، ۳/۱۶۱، ۲/۱۸۳، ۳/۱۹۷ و ...

### - سیماب و بیقراری

کیمیای خاک ما آینه را اکسیر کرد کشته ما بیقراران کمتر از سیماب نیست  
(۹/۱۵۸)

نیز: ۳/۱۲، ۱۱/۲۲، ۴/۷۸، ۶/۸۹، ۱/۹۰، ۹/۹۱، ۳/۹۲، ۹/۱۰۴، ۵/۱۰۹، ۹/۱۳۳، ۲/۱۳۶، ۱۱/۱۳۸، ۹/۱۷۴، ۱۲/۱۷۶ و ...

### - سنگ و شرر (آتش)

تو هم داغ عشقی به دل بر فروز شرر چون گل از سنگ خارا شکفت  
(۵/۲۱۱)

نیــــ: ۷/۱۹، ۳/۲۲، ۱/۲۸، ۶/۳۲، ۳/۴۷، ۷/۲۴۰، ۱/۲۷۴، ۳/۳۵۹، ۲/۴۰۹، ۵/۴۱۱، ۷/۴۴۰ و ... .

#### - شانه و زلف

چون شانه در شکایت زلفی به صد زبان  
وا کرده‌ام دگر سر طومار خویش را  
(۵/۱۸)

نیــــ: ۱/۴، ۷/۵، ۸/۱۱، ۳/۱۵، ۶/۲۳، ۱/۲۶، ۲/۴۰، ۵/۴۱، ۸/۵۹، ۷/۶۲، ۳/۷۱، ۱/۸۷، ۶/۹۵، ۷/۱۱۲، ۸/۱۱۷، ۵/۱۲۴، ۳/۱۲۶، ۵/۱۲۷، ۶/۱۶۱، ۵/۱۷۰، ۳/۱۷۱، ۱/۱۷۴، ۴/۱۷۸، ۴/۱۸۲، ۱/۱۸۳، ۳/۱۸۷، ۱/۱۸۸، ۶/۱۸۹، ۹/۱۹۱ و ... .

#### طفل

#### - طفل اشک

گر رو به طفل اشک از این گونه میدهم  
آخر چو چشم خویش تر آرم سحاب را  
(۴/۱۱۳)

نیــــ: ۱/۸۶، ۱/۱۲۱، ۴/۱۳۲، ۱/۳۳۴، ۵/۳۷۷، ۲/۴۳۷، ۷/۴۰۰.

#### - طفل و دیوانه

به بازار کسادی شیشه بارش سنگ میخواید  
ندارد غبن گر دیوانه با طفلان کند سودا  
(۸/۸۵)

نیــــ: ۶/۲۱، ۵/۳۲، ۴/۳۹، ۵/۷۰، ۴/۷۱، ۶/۷۹، ۹/۱۴۸، ۴/۱۵۵، ۱/۱۶۷، ۷/۱۹۸، ۹/۲۳۷ و ... .

#### - طفل و مکتب

ز روزگار مرا فوت ناصح است مراد  
که بطلبد ز خدا طفل، مرگ مآ را  
(۶/۶۰)

نیــــ: ۴/۲۹، ۶/۶۹، ۹/۱۳۷، ۲/۱۳۸، ۷/۱۸۱، ۴/۲۴۱، ۱/۲۶۲ و ... .

#### - کاه و کهربا

تا برد کاه مرا کاهربائی از جا  
جذبۀ عشق دهد قوت پرواز مرا  
(۵/۹)

نیــــ: ۶/۱۰، ۴/۴۳، ۳/۴۶، ۸/۵۲، ۸/۱۵۷، ۴/۱۹۸ و ... .

#### - کباب

دارم دل گرمی که کبابش همه خونست  
چون مشک تر این نafe شرابش همه خونست  
(۱/۱۴۵)

نیــــ: ۳/۳۰، ۹/۵۶، ۲/۵۷، ۹/۸۶، ۹-۲/۱۱۳، ۷/۱۲۸، ۵/۱۳۶، ۳/۱۶۸ و ... .

- لاله

جام می چون لاله از دستم نیفتد بر زمین تا به دست از داغ عشق یار زر باشد مرا  
(۷/۲۲)

نیز: ۸/۲۱، ۳/۲۳، ۶/۲۵، ۱-۱/۳۸، ۲-۳/۳۹، ۴/۴۲، ۱/۴۶، ۲/۵۷، ۹/۵۸، ۵/۷۳، ۴/۸۹، ۱/۱۰۰،  
۵/۱۱۷، ۱/۱۲۰، ۷/۱۲۸، ۹/۱۳۰، ۸/۱۶۱، ۱/۱۶۴، ۱/۱۶۸، ۱۳/۱۷۶، ۱/۱۹۴، ۴/۱۹۵،  
۹/۱۹۶ و ...

- ماهتاب و کتان

از پرتو هر مه‌جبین من خانه روشن کرده‌ام هر شب کتان می‌افکنم عمریست در مهتابها  
(۵/۷۸)

نیز: ۵/۵۹، ۳/۱۳۸، ۸/۱۴۰، ۳/۱۴۳، ۹/۱۵۱، ۴/۲۱۹، ۹/۲۳۸ و ...

- مژگان

هر کجا صیدی به خاک افتاد اندر روزگار نیست صیادی دگر جز تیر مژگان شما  
(۲/۸۴)

نیز: ۸/۲، ۴/۱۴، ۱/۱۰۳، ۱۱/۱۴۸، ۴/۱۵۷، ۴/۱۸۳، ۲/۲۱۹، ۱/۲۳۰، ۶/۲۶۰، ۶/۲۸۵،  
۲/۳۱۶، ۳/۳۹۸ و ...

- مور

با ضعف تن به کوی تو پیش از همه رسم چون مور اشتیاق تو پر میدهد مرا  
(۸/۱۰۵)

- مور و تنگ شکر

چو آن موری که از تنگ شکر گیرد سراغ آخر ز شوق بوسه آن لب رفاهی کرده‌ام پیدا  
(۲/۱۵۵)

- نقش پا (نقش قدم)

ترسم ز ضعف قافله ما به راه وصل باز آورد چو نقش قدم عذر لنگ را  
(۳/۶۵)

نیز: ۶/۲، ۱۱/۳۴، ۵/۴۷، ۴/۹۳، ۷/۹۴، ۶/۹۷، ۶/۱۰۳، ۱/۱۰۴، ۳/۱۲۷، ۴/۱۲۸، ۸/۱۳۵،  
۴/۱۵۹، ۶/۱۶۰، ۸/۱۷۷، ۳/۱۹۲، ۷/۱۹۹، ۳/۲۰۱، ۹/۲۰۵ و ...

- نگین

گردش چرخ نسازد به جهان گم نامت گر گرفتی چو نگین گوشه تنهایی را  
(۶/۹۰)



نیـز: ۸/۲، ۴/۱۰، ۶/۶۴، ۵/۸۰، ۸/۸۲، ۱۱/۹۸، ۷/۱۰۹، ۱/۱۲۷، ۸/۱۲۹، ۲/۱۳۲، ۶/۱۳۳، ۸/۲۱۹، ۳/۱۵۰، ۱/۱۵۲، ۱۳/۱۶۲، ۵/۱۶۳، ۸/۱۶۶، ۸/۱۷۱، ۸/۱۹۱، ۵/۱۹۴، ۲/۲۱۸، ۶/۲۳۸، ۱/۲۴۱ و ...

– هاله

اکسیر شد تمامتر از بدر ماه من ز آغوش خویش ساختم از بس که هاله‌ها  
(۱۲/۳۸)

### گروهی از موتیوهای مبتذل

یوسف (یوسف و پیراهن / یوسف و عزیز / یوسف و یعقوب)، بلبل و گل، شمع و پروانه، خضر و آب حیات، سلیمان، صبا، نامه و سایه، ذره و آفتاب، هما و استخوان، کاه و کهربا، طفل و مکتب ...

### مضمون‌سازی

شاعران سبک هندی عمدتاً طرفدار معنی و مضمون بودند. توجه عمیق به مضمون و کشف معانی تازه و مضامین نو و باریک از مهمترین مشغله ذهنی ایشان بوده است. کمتر دیوان شعر در این عصر مییابیم که صاحب آن از اندیشه یافتن مضمون تازه و معنی جدید فارغ باشد. مشکل‌پسندی و گرایش به سوی پیچیده‌گویی بدون تردید شاعر را به تلاش‌های سخت برای دستیابی به معنی و مضمون تازه و بیگانه وادار میکند. معنایی که وقتی در شعر پیچیده شود و به سادگی به ذهن مخاطب نیاید، اعجاب و تحسین او را بر انگیزد. کوشش برای یافتن چنین مضامینی یکی از دغدغه‌های بزرگ شاعران سبک هندیست. (نقد خیال، فتوحی، صص ۳۸، ۱۳۸) اکسیر نیز به این شیوه توجه بسیار داشته و مضامین نغز و نازک بسیاری در شعر خویش آورده است. نمونه‌ها:

وا میشود چو گل دل تنگت ز هر نسیم  
بستی چو غنچه گر لب اظهار خویش را  
(۸/۱۸)

بارها همچون صدا در کوه زین سنگین‌دلان  
از سؤال خود شنیدم من جواب خویش را  
(۵/۳۰)

کاروان دل و سوداگر جان را دیدم  
جنس هستی نبود هیچ در این قافله‌ها  
(۵/۶۸)

بُردی دل و دیدند تو را مردم چشم  
ای دزد به دنبال تو بودند عسسها  
(۸/۹۴)

باید ز اشک سوخته‌دل کرد احتراز طوفان نوح چشمه آبش تنور بود  
(۹/۳۳۶)

### مضمون‌سازیهای رندانه

مقصود از مضمونهای رندانه، مضامینیست که بوی لابلایگری میدهد و به ظاهر با آموزه‌های دینی و اخلاقی و نمادهای آنها مانند مسجد، توبه، زاهد و... سرستیز دارد و در مقابل، شیوه‌ها و نمادهای ضد دین مانند شراب، مستی، میخانه، گناه، توبه‌شکنی و... را ستایش میکند. نمونه‌ها:

میزند آتش به جانش میگساران چون سپند چشم شور زاهد خشک ار فتد بر تاک ما  
(۵/۵۵)

اکسیر زاهد خشک از ذکر می تر آید آفت ز آب باشد دریای کاغذی را  
(۹/۹۶)

همچو صیادی که گیرد در کمند فکر جا دام مگری شیخ را چون خرقه پشمینه نیست  
(۱۰/۱۴۲)

ما ز می خوردن غریق بحر رحمت میشویم از جبین ساقی ما آب کوثر میچکد  
(۱۰/۴۱۲)

### مضمون‌سازی با اصطلاحات ادبی

در عصر صفوی تکنیک‌اندیشی و دلمشغولی شاعران به مسائل فنی شعر و شاعری باعث شد تا اصطلاح ادبی در شعر راه یابد و شاعران با استفاده از این اصطلاحات مضامین شعری فراوان بسازند. دکتر فتوحی معتقد است: «مضمون‌سازی با اصطلاحات ادبی و مفاهیم و الفاظ مربوط به قلمرو شعر و ادب بیانگر این واقعیت است که اهل سخن در این عهد بیش از حد دغدغه شاعری داشته‌اند و به شعر و شاعری می‌اندیشیده‌اند.» (نقد خیال، فتوحی، ص ۱۵۱-۱۵۲)

قامت را نسبتی با سرو و با شمشاد نیست مصرعی موزونتر از قَدّت کسی را یاد نیست  
(۱/۲۴۳)

همچو یک بیت که سازند دو مصرع رقص یک دو تا ناشده در دیده‌احول نرود  
(۸/۳۴۴)

تا به من چون سرو فردی زان قد رعنا رسید مصرع برجسته‌ای از عالم بالا رسید  
(۱/۳۸۹)

مصرع قامت موزون تو خواندیم به باغ قمری از خویش شد و سرو هم از پا افتاد  
(۳/۴۰۸)

## تصویرسازی

بحث تصویر (image) را نخستین بار استاد شفيعی در سال ۱۳۴۹ در کتاب صور خیال در شعر فارسی مطرح کردند و آن را با دقت خاصی در شعر فارسی به بحث گذاشتند. تصویر به مجموعه تصرفات بیانی و مجازی از قبیل تشبیه، استعاره، اسناد مجازی، کنایه و... اطلاق میشود. (صور خیال در شعر فارسی، شفيعی کدکلی، ص ۹)

یکی از ویژگیهای چشمگیر و برجسته در دیوان اکسیر تصویرسازیهای پربسامد زیبا است که جلوه خاصی به دیوان وی داده است.

## تصاویر بکر و فوق‌العاده زیبا

- |  |                                      |
|--|--------------------------------------|
| بحر از حباب جام به کف سرنگون گرفت<br>(۶/۲۶۸) | از بس جهان ز جلوه ساقی ز کار رفت     |
| گلزار را ز رخنه دیوار دیده است<br>(۳/۲۵۸)    | هر کس به باغ دل، نظر از چاک سینه کرد |
| یار اگر در جلوه آید نرگستانم کند<br>(۴/۴۳۹)  | هر سر مویم چو سوزن چشم حیران میشود   |

## تصاویر رزمی

- |  |   |
|--|---|
| سلاح قتل عشاقست آن شوخ سپاهی را<br>(۵/۴۶)          | ز خط دام و نگه تیر و کمان ابرو مژه خنجر |
| که دستی پیش رو همچون سپر گیرد نمیگیرد<br>(۸/۳۴۸)   | بود آن تیغ ابرو با دلم در جنگ و میخوامم |
| که ترک چشمش از مژگان چو ترکش تیرها دارد<br>(۲/۳۹۷) | پی قتل نه آن ابرو کمان شمشیرها دارد     |

## تصاویر پارادوکسی

تصویر پارادوکسی تصویر امر محال، بدیع و شگفت در عالم خیالست که از طریق عادت شکنی و مخالفت با منطق اعجاب ذهن را بر می‌انگیزد. به گفته استاد محمود فتوحی: «تصاویر پارادوکسی علاوه بر این که ایجاز هنری بسیار نیرومندی دارد، سرشار از ابهام هنری و درنگ آفرینست و از طریق ابهامی که ذهن را به بازی میگیرد، نوعی حیرت شیرین ایجاد میکند.» (بلاغت تصویر، فتوحی، ص ۳۳۰)

در سرتاسر دیوان میرزا عظیمایم نیز این گونه تصاویر شگفت‌انگیز در اوج قدرت و زیبایی نمایان میشود. اینک نمونه‌هایی:

تا که چون پروانه دیدم شمع بالای کسی	آیة رحمت بالای ناگهانی شد مرا (۵/۳۹)
از نهال خشک کمتر نیستم در عاشقی	وصل آتش‌پاره‌ای گلزار میسازد مرا (۴/۳۶)
با دل ما تاب آن دزدیده دیدن‌ها نماند	می‌کند وحشت ز شوخیهای آهو شیر ما (۴/۱۱۲)

### تصویرسازی با اصطلاحات و ابزارآلات نقاشی

از آنجا که اکسیر خود نقاش بوده و در این فن مهارت داشته، با مفاهیم و اصطلاحات و ابزارآلات نقاشی تصاویر بکر و زیبایی فراوانی ساخته است.	
سازد چو طرح و گرده و پرداز عشق یار	تصویروار رنگ دگر هر زمان مرا (۸/۴۴)
در سینه‌ام چو نقاشی تصویر یار نقش است	چون بت کنم پرستش مولای کاغذی را (۸/۹۶)
زند دل‌های حیران را ز مژگان بس که سوزن‌ها	کند چون گرده صورت مشبک کاغذ تن‌ها (۱/۱۰۳)
چون کاغذ سرخی که شود نقشه تصویر	دشتی که منم محو سرابش همه خونست (۲/۱۴۵)

### نتیجه

از آنچه با مثالها و نمونه‌های بسیار گفته آمد، آشکار میشود که اکسیر اصفهانی از شاعران توانای سبک هندی است و دیوان وی گنجینه‌ای سرشار از نکته‌ها، مضمونها، باریک‌اندیشیها و تصویر و ترکیبهای شاعرانه است.

### منابع

۱. برگزیده اشعار صائب و دیگر شعرای معروف سبک هندی، قهرمان، محمد (۱۳۷۶)، تهران، سمت.
۲. با کاروان هند، در احوال و آثار شاعران عصر صفوی که به هندوستان رفته‌اند، گلچین معانی، احمد، (۱۳۶۹)، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
۳. بلاغت تصویر، فتوحی، محمود (۱۳۸۵)، تهران، سخن.

۴. دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قارهٔ هند، سمیعی، مجید (۱۳۸۴)، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۵. دیوان اکسیر اصفهانی، میرزا عظیمیا (۱۱۵۰)، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، شمارهٔ ۹۰۲۳، هند، قریهٔ کالبی،
۶. دیوان اکسیر اصفهانی، میرزا عظیمیا (قرن ۱۳)، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ایران، شمارهٔ ۲۶۹۰، بیجا،
۷. شاعر آینه‌ها، بررسی سبک هندی و شعر بیدل، شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶)، تهران، آگاه.
۸. صور خیال در شعر فارسی، شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۸۵)، ویرایش دوم، تهران، آگه، چاپ ۱۰.
۹. طرز تازه، سبکشناسی غزل سبک هندی، حسن پور آلاشتی، حسین (۱۳۸۴)، تهران، سخن.
۱۰. لغت‌نامه، دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۷)، زیر نظر محمد معین، تهران، دانشگاه تهران.
۱۱. نقد خیال، بررسی دیدگاه‌های نقد ادبی در سبک هندی، فتوحی، محمود (۱۳۷۹)، تهران، روزگار.

#### مقاله‌ها

۱. واژه‌های فربیکار، سمیعی گیلانی، احمد (۱۳۷۶)، نامهٔ فرهنگستان، شمارهٔ ۱۱.
۲. شعرای اصفهانی شبه قاره، نوشاهی، عارف (۱۳۷۳)، مجلهٔ معارف، دورهٔ یازدهم، شمارهٔ ۹.